

شرح و تحلیل متون نظم و نثر از مسائلی است که مصلحتاً ادیبان فارسی غالباً با آن سروکار دارند و چنانچه مقالاتی در این زمینه از اهداف رشد ادب فارسی است. در این ارتباط شرح غزلی از حافظ را در شماره دوم بنام اول چاپ کردیم و در این شماره شرح قصیده‌ای از ناصر خسرو را به نظر خوانندگان محترم می‌رسانیم.

رشد ادب

## شرح قصیده‌ای از ناصر خسرو

«دکتر مهدی محقق»

آزار مگیر از کس و بر خیره میازار  
 کس را مگر از روی مکافات مساوا  
 پر کینه مباش از همگان دایم چون خسار  
 نه نیز بیکباره زبون باش چو خرما  
 ۱۵ کز گند فتاده‌ست به چاه اندر سرگین  
 وز بسوی چنان سوخته شد عود مطراً  
 باهر کس منشین و مسیر از همگان نیز  
 بر راه خرد رو، نه مگس باش نه عنقا  
 چون یار موافق نبود تنها بهتر  
 تنها به صد بار جو با نادان همتا  
 خورشید که تنهاست از آن نیست پرو ننگ  
 بهتر ز نریاست که هفتست نریا  
 از بیشمی و کمی جهان تنگ مکن دل  
 با دهر مدارا کن و با خلق مساوا  
 ۲۰ احوال جهان گذرنده گذرنده‌ست  
 سرما ز پس گرما سرا پس خترا  
 ناجسته بسه آن چیز که او با تو نماند  
 بشنو سخن خوب و مکن کار به صفرا  
 در خاک چه ز ماند و چه سنگ و ترا گور  
 چه زیر گریچی و چه در خانه خضرا  
 با آنکه بر آورد به صنعا در غمدان  
 بنگر که نماده‌ست نه غمدان و نه صنعا  
 دیویست جهان صعب و فریبنده سر او را  
 هشیار و خردمند نجسته‌ست همانا

ای قبه گردنده بی‌روزن خضرا  
 با قامت فرتوتی و با قوت برنا  
 فرزند تو ایمل ای فلک، ای مادر بد مهر  
 ای مادر ما چونکه همی کین کشی از ما؟  
 فرزند تو این تیره تن خامش خاکبست  
 پاکیزه خرد نیست نه این جوهر گویا  
 تن خانه این گوهر والای شریف است  
 تو مادر این خانه این گوهر والا  
 ۵ چون کار خود امروز در این خانه بسازم  
 مفرد بروم، خانه سپارم به تو فردا  
 ز نندان تو آمد سرا این تن و نندان  
 زیبا نشود گرچه بیوشی به دیبا  
 دیبای سخن پوش به جان بر، که ترا جان  
 هرگز نشود ای پسر از دیبا زیبا  
 این بند نبینی که خداوند نهاده‌ست  
 بر ما که نبیندش مگر خاطر بینا؟  
 در بند مدارا کن و در بند میان را  
 در بند مکن خیر طلب ملکت دارا  
 ۱۰ گر تو به مدارا کنی آهنگ پای  
 بهتر بسی از ملکت دارا به مدارا  
 شکب از سرا که همی دست نیاید  
 بر آرزوی خویش مگر مرد شکیا  
 ۱۵ ورت آرزوی لذت حتی بشتابد  
 پیش آر ز فرقان سخن آدم و حوا

۲۵ گر هیچ خورد داری و هشیاری و بیدار  
چون ست مرو بر امر او به تنمنا  
آبیست جهان تیره و بس ژرف، بدودر  
زنهار که تیره نکنی جان مُصَفَا  
جانت به سخن پاک شود زانکه خردمند  
از راه سخن بر شود از چاه به جوزا  
فخرت به سخن باید ازیرا که بدو کرد  
فخر آنکه نماند از پس او نفاقه اعضا  
زنده به سخن باید گشتت ازیراک  
مرده به سخن زنده همی کرد مسیحا  
۲۰ پیدا به سخن باید مانند که نمانده است  
در عالم کس بی سخن پیدا، پیدا  
آن به که نگویی چون ندانی سخن ایراک  
ناگفته سخن به بود از گفته رسوا  
چون تیر سخن راست کن آنگاه بگوش  
بیهوده مگو، چوب میرتاب زینها  
نیکو به سخن شو نه بدین صورت ازیراک  
والا به سخن گردد مردم نه به بالا  
بادام به از بید و سپیدار به بارست  
هر چند فزون کرد سپیدار درازا  
۲۵ بیدار چو شیدا است به دیدار، ولیکن  
پیدا به سخن گردد بیدار ز شیدا  
دریای سخنها سخن خوب خداست  
پرگوهر با قیمت و پسر لؤلؤ لالا  
شورست چو دریا به مثل صورت تنزیل  
تأویل چو لؤلؤست سوی مردم دانا  
اندر بُن دریاست همه گوهر و لؤلؤ  
غواص طلب کن، چه دوی بر لب دریا؟  
اندر بُن شوراب زبهر چه نهاده است  
چندین گهر و لؤلؤ، دارنده دنیا؟  
۲۰ از بهر پیمبر که بدین صنع ورا گفت:  
«تأویل به داناده و تنزیل به غوغا»  
غواص ترا جز گیل و شورابه نداده است  
زیرا که ندیده است ز تو جز که معادا  
معنی طلب از ظاهر تنزیل چو مردم  
خرسند مشو همچو خر از قسول به آوا

قتدیل فروزی به شب قدر به مسجد  
مسجد شده چون روز و دلت چون شب بدلا  
قتدیل میفروز بیاموز که قتدیل  
بیرون نبرد از دل برجهل تو ظلما  
۲۵ در زهد نه ای بینا لیکن به طمع در  
برخوانی در چاه به شب خط معما  
گر مسار نه ای دایم از بهر جرابند  
مؤمن ز تو نایمن و ترسان ز تو ترسا  
مخرام و مشو خرم از اقبال زمانه  
زیرا که نشدوقف تو این کسره غیرا  
آسیبه بسی کرد فلک بی خردان را  
و آشفته بسی گشت بدو کار مهیا  
دارا که هزاران خدم و خیل و حشم داشت  
بگذاشت همه پاک و بشد خود تن تنها  
۵۰ باز بست رباینده زمانه که نیابند  
زو خلق رها هیچ نه مولی و نه مولا  
روزیست از آن پس که در آن روز نیابد  
خلق از حکم عدل نه ملجا و نه منتجا  
آن روز بیابند همه خلق مکافات  
هم ظالم و هم عادل بی هیچ محابا  
آن روز در آن هول و قزع بر سر آن جمع  
پیش شهدا دست من و دامن زهرا  
تا داد من از دشمن اولاد پیمبر  
بدهد بتمام ایزد دادار تعالی

\*\*\*

۱ - قبه: گنبد، قبه گردنده اضافه موصوف به صفت و مراد  
چرخ و آسمان است، خضرا مخفف خضراء مؤنث اخضر صفت مشبّهه  
است زیرا صفت مشبّهه در الوان و عیوب (= رنگها و عیبها) مذکر بر  
وزن «افعل» و مؤنث بر وزن «فعلاء» با الف ممدوده می آید  
قامت فرتوت اشاره به خمیدگی و انحنا فلک است و قوت  
برنا اشاره به توانایی فلک و تأثیر آن در عالم عناصر است.  
۲ - تشبیه فلک به مادر بدمهر در جای دیگر از دیوان (ص  
۴۶۹) نیز دیده می شود:

گر تئوی ای چرخ گردان مادرم  
چون نه ای تو دیگر و من دیگرم

ای خردمندان که باشد در جهان

با چنین بد مهر صادر - داوم

۳ - پاکیزه خرد = عقل، جوهر گویا = نفس. عقل و نفس از جوهر مجرد هستند برخلاف هیولی و صورت و جسم که جوهر مادی اند هیولی جوهر محل و صورت جوهر حال و جسم مرکب از هر دو است و فرقی میان نفس و عقل نیست که نفس تعلق به جسم دارد و عقل ندارد به قول حکیم حاج ملاهادی سبزواری:

و دونه نفس اذا تعلق

جسماً والّا عقل المنفارق

(شرح غرر القوائد ص ۱۷۶)

۵ - مفرد اسم مفعول از مصدر افراد به معنی تنها

۶ - در جای دیگر نیز (دیوان ص ۶۱) اشاره می کند که تن زندان جان است:

چه گویی گاین علوی گوهر بساک

بدین زندان و این بند از چه افتاد

خداوند ار نیامد زو گناهی

درین زندان و بندش از چه بستاد

۷ - دبیای سخن اضافه مشبه به، به مشبه است. این تشبیه در

شعر قرخی (دیوان ص ۳۲۹) نیز دیده می شود:

با کاروان حله برقم زسیستان

با حله تنیده زتن یافته زجان

و ناصر خسرو خود در بیت زیر نیز (دیوان ص ۵۱۱) به همین

دبیای سخن اشاره می کند:

شهری که درو دبیبا پوشند حکیمان

نه تافتۀ ساده و نه بافتۀ سر

۹ - در بند (اول) در حرف اضافه و بند اسم است. در بند (دوم)

در پیشاوند و بند فعل امر است.

مدارا مخفف مداراة مصدر باب مفاعله یعنی سازگاری کردن.

۱۰ - در جمع بین «دارا» و «مدارا» صنعت جناس زائد به کار

رفته است و مضمون بیت در عبارات زیر دیده می شود:

«بالمداراة تناس الامور» یعنی «کنارها با مدارا سیاست

می شود» ابوسلیمان خطابی گوید:

مادمت حیا فمدار الناس كلهم

فانما انت فسی دارالمداراة

یعنی: «تا زنده هستی با همه مردم مدارا کن پس همانا تو در

خانه مدارا هستی» (التمثیل والمحاضرة ثعالبی ص ۱۹)

۱۱ - بشکب فعل امر از مصدر شکبیدن یعنی شکبیا و

بر دیار بودن، ازیرا = زیرا با این کلمه در زبان پهلوی «اچیراک» بوده است.

شکبیا صفت فاعلی از مصدر شکبیدن، مضمون این بیت در

عبارت زیر دیده می شود: «من تسبع الصبر تسبع النصر» (التمثیل

والمحاضرة ص ۴۱۵) نظیر این بیت:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

(امثال و حکم دهخدا ص ۱۰۵۲)

۱۲ - صورت = و اگر تو را، لذت حسنی لذتی است که با یکی از

حواس پنج گانه ظاهر دریافت می شود و ناصر خسرو گاهی از آن تعبیر به

«لذت جسمی» می کند مانند این بیت (دیوان ص ۵۳)

لذت علمی چو از دانا به جان تو رسد

زان سپس ناید به چشمت لذت جسمی لذیذ

قرقان به معنی قرآن است که فارق (= جداکننده) میان حق و

باطل است خداوند در قرآن فرموده

«وانزل التوریه والانجیل من قبل هدی للناس وانزل الفرقان»

یعنی القرآن. (وجوه قرآن، ص ۲۲۱)، سخن آدم و حوا اشاره است به

داستان آدم و حوا که در طلب لذت حسنی از درختی که از آن نهی شده

بودند خوردند و در نتیجه از بهشت بیرون شدند. رجوع شود به

کشف الاسرار ج ۱، ص ۱۴۷ ذیل آیه ۳۵ از سوره بقره «وقلنا یا آدم

اسکن انت وزوجک الجنة...»

۱۳ - آزار مگیر از کس = مظلوم مباش، اشاره است به

عبارت: «المومن لایکون ظالماً ولا مظلوماً. مساوا مخفف مساوات

مصدر باب مفاعله «ساوی یساوی مساواة».

۱۴ - ناصر خسرو خار و خرمارا به عنوان دو ضد در جباهای

دیگر (دیوان ص ۱۷) نیز به کار برده است مانند:

نهان اندر بدان نیکان چنانند

که خرما در میان خسار بسیار

۱۵ - سرگین: زیاله، عود نام چوبی است که وقتی آن را

بسوزند بوی خوش از آن بر آید. مطری یعنی تو و تازه صفت عود

است و بخور عود مطری معروف بوده است «... و بحر الموضع يعود

مطری» (الهفوات النادرة، ص ۱۶۲)

۱۶ - عبر فعل امر از مصدر بریدن یعنی قطع رابطه و معاشرت

کردن، مگس که حشره پست و زبون است در برابر عنقا که از فرط

تکبر به شکار کس در نمی آید قرار گرفته است ابو العلامری گوید:

أری العنقاء تکبر أن تصادا

فعاقد من تطیق له عنادا

(شرح سقط الزند ج ۱ ص ۱۷۰)

۱۷ - اشاره است به «الوحدة خير من جليس السوء» مجمع الامثال میدانی، ص ۶۹۲، ناصر خسرو در جای دیگر (دیوان، ص ۱۷۹) گوید:

تنها بسیار به از یار بد

بار ترا بس دل هشیار خویش

اسدی طوسی گوید:

مشو یار بدخواه و همکار بد

که تنها کسی به که با یار بد

۱۸ - نریا: ستاره پروین. چون هفت ستاره گردهم هستند از آن تعبیر به خوشه پروین شده. حافظ گوید:  
آسمان گو مفروش این عظمت کاندرا عشق

خرمن مه بجوی خوشه پروین به دو جو  
و در ادب عربی هم به همین تعبیر دیده می شود مسانند بیت ابوالقیس بن اسلت (معاهد التنصيص، ج ۲ ص ۱۷)

وقد لاح فی الصبح التریاکماری

که مفقود ملاحظه حین نوزا

۱۹ - بیش و کمی جهان = زیادت و نقصان در امر دنیا که در شعر ابولفتح بستنی دیده می شود:

زیادة المرء فی دنیاة نقصان

وربحة غیر محض الخیر خیران

ناصر خسرو (دیوان، ص ۴۲۹) گوید:

همه پیشی او به جمله کمبست

همه وعده او سراسر هبست

دهر = روزگار، مواسنا مخفف مواسات مصدر باب مفاعله «واسی یواسی مواساة»

۲۰ - سراً و ضراً مخفف سراً و ضراً به معنی شادی و غم است که در این آیه شریفه دیده می شود: «الذین ینفقون اموالهم فی السراء والضراء...» در ادب عربی نیز به کار پردن «السراء» و «الضراء» رایج است چنانکه متنی گفته است:

متفرق الطعمین مجتمع القوی

فکانه السراء والضراء

(شرح دیوان، ج ۱ ص ۲۰).

ناصر خسرو به همین مضمون در جای دیگر (دیوان، ص ۱۶۱) می گوید:

راحت و شدت او از پس یکدیگر

حفظش با شکر، با گل خسار آید

۲۱ - مکن کار به صفر: صفر مخفف صفراء به معنی زرد و

به یکی از اخلاط چهارگانه بدن اطلاق می شود که صفرا و سوداء و بلغم و خون باشد و قدما می گفتند که تعادل این چهار خلط موجب سلامتی است و غلبه هر یک موجب بیماری است فی المثل غلبه سودا موجب جنون و دیوانگی و غلبه صفرا موجب آندوه و غم و عصبانیت است و هر دو در این بیت ناصر خسرو (دیوان ص ۳۸۷) دیده می شود:

مرد را سودای دانش در دل و در سر شود

چو تنگ و عار نادانی به دل صفر آید

۲۲ - کریح: لقب وزیر زمین، به یاد می آورد شعر ابوالعلاء معری را که گفته است:

والفتی ظاعن و یکفیه ظل الس

در ضرب الأطناب والاوزاد

ای انسان راحل عن الدنيا لا اقامة له بها والراحل المسافر یکفیه ظل الشجر وبقینه ذلك عن ضرب الخيام فضلا عن تشييد لاينة (شرح تنوير بر سقط الزند، ج ۲ ص ۳۱۵)

۲۳ - صنعا: صنعا، قصه بلاد یمن و عمدان از بناهای عجیب آنجا بوده که تا بهه (جمع تبع لقب شاهان یمن) آن را ساخته اند

این الکللی در توصیف آن گفته است: «اتخذہ علی اربعة اوجه، ووجه احمر ووجه ابيض ووجه اصفر ووجه اخضر، وبتی فی داخله قصرأ علی سبعة سقوف بین کل سقفین اربعون ذراعاً فكان ظلہ اذا طلعت الشمس یرى علی ماء بینهما ثلاثة امیال، وجعل فی اعلاه مجلساً بناه بالرخام العلون الخ. امیه بن ابی الصلت در پایان قصیده ای که سیف بن ذی یزن را مدح کرده است گوید:

فاشرب هنياً علیک التاج مرتفقاً

فی راس عمدان داراً منک مسحلاً

تلک المکارم لاقعبان من لین

شیا بقاء فصارا بعد ابوالا

(آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۵۱)

۲۴ - صب: صفت مشبهه از مصدر صعوبت جمع آن صعب است، همانا: از ادات تأکید است مانند آن وان در عربی این کلمه در زبان پهلوی «هوماناک» بوده یعنی خوب ماننده مناسب است که بیاد شود که ناصر خسرو گاهی از کلمه «همانا» معنی تأکیدی را اراده نکرده بلکه معنی لغوی آن را که مفید معنی شباهت باشد اراده کرده در برابر حقیقت مانند این دو بیت ناصر خسرو (دیوان، ص ۲۶۸ و ۴۷۸)

بسنده سراد دل نبود سردی

مردی مگوی مرد همانا را

اگر دانی که نا مردم نداند قیمت مردم

میر سر خویشان را خیره زی مردم همانانی

مقابله «مرد» و «مردهمانا» و نیز «مردم» و «مرد همانا» اقتباس از مفاهیم است که حضرت علی علیه السلام «رجال» را با «اشباه الرجال» کرده است و عبارت محمد بن سرخ نیشابوری و آن قول است به تخمین و همانا نه به تحقیق این معنی دوم همانا را تأیید می‌کند (شرح قصیده ابوالهثم جرجانی، ص ۴۹).

۲۵ - بر اثر: به دنبال ترجمه «علی اثر» عربی است، «ذهبتُ علی اثره» یعنی بدنیا لاش رفتم. انوری گوید: کز روی سبق مرتبه در مجمع وجود

ذات تو آمد اول و پس دهر بر اثر ناصر خسرو در جایی دیگر (دیوان، ص ۲۴۸) نیز گوید: ما بر اثر عترت فرزندان رسولیم و اولاد زنا بر اثر رای و هوایند تمثلاً صورت فارسی یعنی عربی است که مصدر باب تفعّل است یعنی آرزومند مانند تقاضا که صورت فارسی تقاضی عربی است.

۲۶ - تشبیه جهان به آب نیره در این بیت ابوالحسن نهامی دیده می‌شود (وفیات الاعیان ج ۳، ص ۲۸)

طبعتم علی کدر و آنست تریدها

صفواً من الأقدار والأكدار

بدو در «در» تاکید و تکیه‌ای است برای ماقبل خود و مستقلاً سهمی در معنی ندارد مانند «بر» در «به جان بر» سطر هفتم همین قصیده، زنهار: آگاه باش، هان از کلمات مفید تحذیر است مانند حذار والحدذر در عربی، مصفاً صورت فارسی مصفی عربی که اسم مفعول باب تفعیل است از مصدر تصفیه.

۲۷ - جوزا مخفف جوزاء نام برجی است از بروج فلکی که به فارسی آن را برج گردگان و دو پیکر خوانند. تقارن «جاء» و «جوزاء» نشان‌دهنده بست‌ترین و بلندترین پایه است ناصر خسرو گاهی «جاء» و «عرش» می‌آورد. به کار بردن «جوزاء» در ارتباط با نطق و سخن در این بیت متنبی (شرح دیوان، ج ۱ ص ۱۲) نیز دیده می‌شود:

انا صخرة الوادی اذا ما زومت

فاذا نسلقت فسانی الجوزاء

۲۸ - ناقة عضیه شتر ماده گوش شکافته است و لقب ناقة حضرت رسول (ص) بوده است. طبری می‌گوید: و پیغامبر علیه السلام بر اشتیری نشسته بود نام آن اشتر عضیه بود و عضیا آن باشد که دو گوش او به دو نیمه بود. ترجمه تفسیر طبری، ج ۱ ص ۲۴۴. در زبان فارسی النهای ممدوده صفت مشبیه مؤنث با تخفیف به‌کار برده می‌شود و صفرا و سودا را به جای صفراء و سوداء به‌کار می‌برند. فخر حضرت رسول به سخن اشاره به حدیث شریف: «اویت جوامع الکلم»

است (التمثیل والمحاظره، ص ۲۲).

۲۹ - ازیراک: زیرا، این کلمه در زبان پهلوی اچیراک است لذا در فارسی به صورتهای مختلف زیرا، ازیرا، زیراک، ازیراک دیده می‌شود، و صورت اخیر نزدیک‌ترین صورت به اصل آن است. این بیت اشاره است به آیه شریفه: «ورسولا الی بنی اسرائیل انی قد جنکم بآیه من ربکم انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله وایرئ الاکمه و الا برص وایحی الموتی باذن الله...» (سوره آل عمران آیه ۴۹).

۳۱ - به یاد می‌آورد عبارت «صمت تسلّم به خیر من نطق تندم علیه» (المستطرف ج ۱ ص ۳۱). طغرانی اصفهانی (دیوان ص ۵۶) گوید:

ویا خبیراً علی الاسرار مطلقاً

اصمت ففی الصمت متحاة من الزلل

ناصر خسرو در جایی دیگر (دیوان ص ۷۷) این مثل را به کتاب «زبور» نسبت می‌دهد:

خاشمی از کلام بسپیده به

در زبورست این سخن سطور

۳۲ - چوب از پهنا برتاب کردن: عمل بیهوده انجام دادن. زیرا چوب از سوی درازا برتاب می‌شود.

۳۳ - بالا: قد و قامت. میان «والا» و «بالا» صنعت جناس است.

۳۵ - شیدا: گنج و حیران در جایی دیگر ناصر خسرو «دهری» را با کلمه «شیدا» وصف می‌کند (دیوان، ص ۱۶۷):

عالم قدیم نیست سوی دانا

مشنو محال دهری شیدا را

ولیکن مخفف ولکن عربی است که در فارسی به صورتهای «ولیکن» و «ولیک» و «ولی» دیده می‌شود.

۳۷ - تنزیل: ظاهر قرآن و تأویل باطن آن است، ناصر خسرو می‌گوید: پس هر که از امت بر تنزیل بایستاد و مرناویل را طلب نکرد بر مثال کسی بود که از درخت بزرگ خورد و از بسار دور مساند. (زاد المسافرین ص ۴۰۰)

۳۸ - غواص: شناگر، کسی که در شناوری مهارت دارد. هر که طالب تأویل یعنی باطن قرآن است مانند کسی است که طالب لؤلؤ در دریاست که از کنار دریا به دست نمی‌آید و باید با یاری غواصی آن را از زیر دریا بیرون آورد به قول شاعر: «یغوص البحر من طلب اللؤلؤ».

۳۹ - دارنده دنیا: خداوند

۴۰ - مقصود از غوغا مردم عوام است. حضرت علی (ع) در

وصف غوغا فرموده است: «هم الذین اذا اجتمعوا ضربوا و اذا تفرقوا نفعوا» از حضرت سؤال شد زبان اجتماع آنسان را دانستیم ولی سود جدایی آنان را ندانستیم حضرت فرمود چون صاحبان شغل بر سر شغلها ایستادند و مردم بدان سود می برند همچون بنا که به بنای خود و یافتن به کارگاه بافندگی خود و ناتوا به ناتوایی خود برمی گردد (شرح نهج البلاغه ج ۱۹ ص ۱۸) تاویل بر لفظ تفعیل است و مراد به آن متاویل است همچنانکه تنزیل در صدر سوره الزمر مراد به آن منزل است (کشف الاسرار، ج ۲ ص ۲۰). مراد آن است که آیات متاویل یعنی تاویل بردار دادانیان و اهل علم درمی یابند و عامه و غوغا را به درک آن راهی نیست و آنان باید به تنزیل یعنی آباتی که فقط ظاهر آن مراد است بسنده کنند.

۴۱ - معاد: مخفف معاداة مصدر باب مفاعله به معنی دشمنی.  
 ۴۲ - اسماعیلیان برای همه آیات ظاهر و باطن و تنزیل و تاویل قائلند و نزد آنان هر تنزیل و ظاهری دارای معنی باطنی و تاویل است.

آوا: آواز قول دارای معنی است و آوا صورت بسی معنی است آدمیان از قول خرسند می شوند در حالی که خران از آوا هم که صورت بی معنی است خرسند می گردند.

۴۳ - شب قدر: شب تقدیر و احکام و فصل امور یعنی همان شبی که خداوند قرآن را بجملگی از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل کرد و این شب در دهه آخر ماه رمضان است و همگی اتفاق دارند بر اینکه شب قدر است بعضی شب بیست و یکم و برخی دیگر شب بیست و سوم را گفته اند رجوع شود به (تفسیر تبیان شیخ طوسی، ج ۱ ص ۳۸۵).  
 ناصر خسرو در جای دیگر (دیوان ص ۱۶۱) اشاره به شب قدر کرده است:

ای که ندانی تو همی قدر شب  
 سوره واللیل بخوان از کتاب  
 قدر شب اندر شب قدرست و بس  
 برخوان آن سوره و معنی بیاب  
 شب یلدا: شب میلاد حضرت عیسی علیه السلام است.  
 ۴۴ - ظلما: مخفف ظلما یعنی بسیار تاریک  
 ۴۵ - خط ممعنا: خطی که خواندن آن دشوار است خاقانی

گوید:

ز اشکال تیغ او قلم تیر هندسی  
 بر سطح ماه خط ممعنا برافکند

۴۶ - به یاد می آورد حدیث شریف: «الاخیر کم بالمومن، من

آمنه الناس علی اموالهم و انفسهم» (کنز العمال، ج ۱ ص ۱۵۰)

۴۷ - غیرا مخفف غیرا مؤنث اغیر تیره رنگ در این جا صفت از برای کوه خاک است.

۴۸ - خدم: جمع خادم، خیل اسبان، حشم

۵۰ - مولی از الفاظ اضداد است. یعنی به معنی اسم فاعل

«منعم و معنق» و اسم مفعول «منعم و معنق علیه» هر دو می آید (الاضداد فی اللغة ابن الانباری، ص ۳۷). قطران تبریزی می گوید:

ایا شاهی کجا هرگز نگرده بر زبانت لا  
 تو مولائی به هر شاهی و شاهان دگر مولای

۵۱ - حکم: داور عدل: مصدر به معنی اسم فاعل، ملجا مخفف

ملجأ اسم مکان از لجا یلجأ منجا اسم مکان از نجا ینجو.

۵۲ - محابا مخفف محاباة مصدر باب مفاعله.

۵۳ - دادار: صفت فاعلی از «دادن» به معنی آفریدن و خلق

کردن به معنی خداوند تعالی فعل ماضی به معنی اسم فاعل یعنی «تعالی».

